

قصه‌هایی درباره گناه و توسعه

(تقدیم به زنان افشاگر آزارهای جنسی و جوانان خطشکن ازدواج سفید)

محسن رنایی

بخش سوم: حکومت گناه‌خوار

اشاره:

در «اشاره»‌هایی که در ابتدای قصه اول و دوم نوشتیم، درباره انگیزه نوشتن این قصه‌های سه‌گانه سخن گفتیم. در این بخش سوم قصد داشتم قصه مرتضی و راضیه را منتشر کنم؛ تا در قالب روایت قصه‌ی زندگی زوج سفیدی که با آنها گفت‌وگو کرده‌ام (و از تلخ و شیرین ازدواج سفیدشان و آینده سختی که برای خود متصورند و نگرانی‌هایی که برای فرزندی که در راه دارند، سخن گفته‌اند) بتوانم خطاهای سیاست‌گذاری اجتماعی در جمهوری اسلامی را نقد کنم. اما پیش‌نویس قصه به دلم نشست و دیدم حرفهای فراوانی را که درباره پیامدهای خسارت‌بار گناه‌خواری جمهوری اسلامی می‌خواهم بگویم، در آن قصه نمی‌توانم بگنجانم. ضمن این که اگر کسی دو قصه پیشین («قبیله زباله‌خوار» و «مقامات گرگ‌خوار») را خوانده باشد، ایده اصلی را، یعنی خطا بودن مبارزه با آنچه ناهنجاری اجتماعی می‌پنداریم، به خوبی درک خواهد کرد. بنابراین تصمیم گرفتم در این بخش سوم از سه‌گانه «گناه و توسعه»، فعلاً قصه مرتضی و راضیه را که قصه‌ای واقعی است ولی هنوز از نظر من کار

دارد، حذف کنیم و فقط تحلیل پایانی و جمع‌بندی مربوط سه‌گانه را بنویسیم. چرا که معتقدم اگر دولت جدید از همین آغاز راه، فکری برای مساله بحران جنسی جوانان، که تقریباً دیر شده است، نکند، از اواخر دوره‌اش معضلات هویتی در بخشی از جامعه سر باز خواهد کرد. به خودم گفتم اکنون که رئیس‌جمهور سیزدهم صلاهی مشورت با نخبگان را سر داده است، تو منتظر نمان که سراغت بیایند، که محتملاً هیچ‌گاه نیایند، اما تو بگو آنچه باید گفته شود را. شاید گوشی بشنود و قدمی برداشته شود.

قصه اول (قبیله زباله‌خوار) را این‌جا بخوانید:

<http://www.renani.net/index.php/texts/notes/847-2021-07-02-12-22-59>

قصه دوم (مقامات گرگ‌خوار) را این‌جا بخوانید:

<http://www.renani.net/index.php/texts/notes/848-2>

قصه سوم: حکومت گناه‌خوار

... آری چنین است خواهرم، تو که هدف آزار جنسی مردان ظاهراً جنتلمن شهرت قرار گرفته‌ای، و آنقدر این آزارهای جنسی، گسترده و فراگیر شده است که اکنون شهرداری تهران تصمیم گرفته است شمشادهای پارک‌های شهر را کوتاه کند تا مثلاً شهر را برای تو امن کند؛ لطفاً به بویش اعتراضی خود (#من‌هم) ادامه بده و اجازه نده مقامات بر روی این ناامنی سرپوش بگذارند. تو هیچ راهی نداری جز اینکه خودت از خودت دفاع کنی، از طریق توانمندسازی خودت، از طریق رهاشدن از بند آبرو و تداوم افشاگری‌هایت، و ترسیدن از شکایت از آزارگران و اطلاع‌رسانی عمومی درباره این‌گونه رفتارها. مقامات ما از شنیدن ناتوانند، نه اشتباه می‌کنم، آنها عمداً گوش‌های خود را گرفته‌اند تا نشنوند؛ راهی نداری جز آنکه آنها را مجبور به شنیدن و تغییر کنی. آنان اگر قصد شنیدن

داشتند در این چهل سال زنده‌های اندیشمندان را می‌شنیدند. آنان حتی وقتی در سال ۱۳۹۶ مدیر گروه مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی ایران اعلام کرد که ۷۵ درصد زنان در ایران مورد آزار خیابانی قرار گرفته‌اند، گوش‌های خود را گرفتند تا نشنوند. لطفاً داستان «قبیله زباله‌خوار» را برای مقامات شهرتان بفرستید تا ببینند مقاماتی که از مبارزه با تولید زباله شروع کردند نهایتاً شهرشان را به کثیف‌ترین شهر منطقه تبدیل کردند. و داستان «مقامات گرگ‌خوار» را برای‌شان بفرستید تا ببینند مقاماتی که برای حفاظت از گوزن‌ها، گرگ‌ها را می‌کشتند، چگونه کارشان به گوزن‌کشی کشید.

وقتی من در شهریور ۱۳۷۷ مقاله «مرثیه‌ای برای آخرین آرمان‌شهر» را در توصیف حکومت طالبان می‌نوشتیم، گمان می‌کردم که حکومت طالبان آخرین آرمان‌شهر شکست‌خورده بشریت خواهد بود که آینه عبرت جامعه جهانی خواهد شد (و خدا کند دوباره حاکم نشوند).

برای خواندن آن مقاله، لینک زیر را ببینید:

[http://renanistorage.ir/renani-article2/renani-article2\(20\).pdf](http://renanistorage.ir/renani-article2/renani-article2(20).pdf)

آن‌زمان هرگز گمان نمی‌کردم که دو دهه پس از آن نیز شاهد برآمدن و برافتادن آرمان‌شهر شکست‌خورده داعش باشیم. و نمی‌دانم چرا همیشه گمان می‌کرده‌ام، یا امیدوار بوده‌ام، که جمهوری اسلامی بالاخره خودش را با دنیای مدرن و شیوه‌های حکومت عقلانی سازگار خواهد کرد. اما کم‌کم دارم به این باور خودم شک می‌کنم. هرگز دلم نمی‌خواهد تصور کنم که جمهوری اسلامی آخرین آرمان‌شهر شکست‌خورده تاریخ بشریت خواهد بود. من نگران فروپاشی حکومت ایدئولوژیک‌مان نیستم بلکه نگران آن‌م که با فروپاشی آن، یا یکپارچگی ایران آسیب ببیند، یا نسل نوح‌خاسته امروز گرفتار پریشانی‌ها و سرگردانی‌های تازه شود؛ چون این نسل، بسیار قدرتمند، خلاق و با اعتماد به نفس است و اگر به او امنیت و فرصت داده شود می‌تواند بسیاری از بحران‌هایی که پیران سالخورده بر ما تحمیل کردند را سامان بدهد و جبران کند.

جمهوری اسلامی که قرار بود حکومتی گناه‌خوار باشد و تخم گناه را از کشور براندازد، اکنون جامعه‌ای به شدت گناهکار را تحویل داده است. چرا چنین شده است؟ انقلاب اسلامی که پیروز شد رهبران آن می‌خواستند جامعه‌ای عاری از گناه بنا کنند. ساده‌انگارانه گمان می‌کردند که بر روی زمین و در جامعه انسانی که خدا شیطان را به‌عنوان یک قدرت برجسته در آن به رسمیت شناخته و نفس را به‌عنوان جزء لاینفک وجود آدمی در آن تعبیه کرده است، می‌توان بهشت بنا کرد. نمی‌دانستند که این خیال خامی است که همه انقلابی‌های آرمان‌گرای تاریخ داشته‌اند و البته در عمل به جای بهشت، زمین را به جهنم تبدیل کرده‌اند. هر روش انقلابی و سریع و قاطعی که بخواهد فقر را، گناه را، ستم را، ناکارآمدی را، سرمایه‌داری را، فساد را، بی‌ایمانی را، جنگ را و هزاران چیز ناخواستنی دیگر را به یک‌باره از روی زمین براندازد، به فسادها و تباهی‌های عظیم‌تری منجر می‌شود و اگر شدنی بود یک بار در کل تاریخ بشر به دست یکی از این انقلابی‌ها حتی از سوی یکی از پیامبران خدا، این کار محقق شده بود. از پیامبران خدا که پاک‌طینت‌تر و برخوردارتر از حمایت مقتدرانه الهی وجود ندارد، اما تقریباً هیچ‌کدام از آنها دنبال برانداختن کامل رذالت از جهان یا جامعه نبوده‌اند و تلاش نکرده‌اند که حکومت را به‌دست گیرند تا رذالت را از هستی حذف کنند. آنها مأمور بوده‌اند که آگاهی‌های زلال قلبی و ایمانی، امنیت‌بخش و اخلاقی انسانی را در محیط زمانه خود ترویج کنند و اگر امروز همچنان چیزی از ایمان و اخلاق دینی مانده است به‌واسطه همین روش انبیا بوده است.

البته که در قرآن، ما با آرمان‌گرایی‌های مکرر روبرو هستیم. آن محبوب کریم، مکرر در مکرر انسان را مورد خطاب قرار داده است تا خود را منزه کند، گرد گناه (انتخاب‌های پرهزینه برای خودش و دیگران) نچرخد، ربا نخورد، ظلم نکند، در روابط اقتصادی‌اش قسط را برپا کند، ببخشد، صبوری کند، از آلودگی‌های جنسی پرهیز کند، امر به معروف و نهی از منکر کند، از فقیران دستگیری کند، نماز بخواند، روزه بگیرد، مالش را با دادن زکات ببیراید و وجودش را با رعایت این نکات به تزکیه، حیات طیبه و رهایی برساند تا بتواند پرواز کند. اما همه اینها را خطاب به من و شما به‌عنوان فرد مؤمن گفته است نه به‌عنوان مأموریت حکومت یا

حتی پیامبرش. همو در همان قرآن بارها و بارها (بیش از ۲۰ بار) به پیامبر اکرم تذکر داده است که، تو نمی‌توانی کسی را اجباراً هدایت کنی؛ تو بر آنها تسلطی نداری؛ تو مأموریتی نداری جز ابلاغ؛ تو نمی‌توانی کسی را به‌زور به بهشت ببری؛ تو چرا این همه نگران هدایت خلق هستی؟؛ ما قرآن را نازل نکردیم که تو خودت را به مشقت بیندازی؛ تو داری از اینکه ایمان نمی‌آورند خودت را هلاک می‌کنی؛ و نظایر اینها. قرآن در آیه ۳۵ سوره انعام خیلی صریح می‌گوید که اگر نپذیرفتن دعوت تو توسط آنها برای تو گران است حفره‌ای در زمین بکن یا نردبانی بگذار و به آسمان برو و برای‌شان معجزه‌ای بیاور (یعنی این کار شدنی نیست). بعد می‌گوید «اگر خدا می‌خواست قطعاً آنها را هدایت می‌کرد، پس زنهار از جاهلان می‌باش». یا در آیه ۹۹ سوره یونس می‌فرماید «اگر پروردگارت می‌خواست همه کسانی که روی زمین‌اند ایمان می‌آوردند؛ پس آیا تو مردم را وادار می‌کنی تا به اجبار مؤمن شوند؟». و البته پیامبر که آکنده از شفقت بود، دلش نمی‌آمد که گریبان خلق را رها کند؛ او دوست داشت همه را با خود پرواز دهد. اما این یک شفقت فردی بود، نه یک مأموریت الهی. او مأمور به ابلاغ بود و بس (مَا عَلَيَّ الرِّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ).

درباره معنی آیه «لا اکراه فی الدین» دو گونه تفسیر کرده‌اند. برخی این آیه را اخباری (خبری) تفسیر کرده‌اند یعنی این آیه از یک واقعیت اجتماعی «خبر می‌دهد» یا در واقع تبیین می‌کند که در عالم واقع، دین را نمی‌شود اجباری و زوری تحمیل کرد. پس قرآن دارد درباره یک قانون اجتماعی سخن می‌گوید که خدشه‌بردار نیست. برخی نیز این آیه را انشایی (دستوری) تفسیر کرده‌اند یعنی این آیه می‌گوید که مردم را «نباید» به اجبار و اکراه به‌سوی دین کشاند. پس از هر دو نگاه، یا این آیه دارد می‌گوید که شدنی نیست که مردم را اجباراً دین‌دار کنید؛ یا دارد یک «دستور شرعی» می‌دهد، که می‌گوید حق ندارید مردم را به اجبار به‌سوی دین بکشانید. من معتقدم در قرآن شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد شارع مراقب بوده است که مرتکب «خطای ترکیب» نشود، ولی متأسفانه فقیهان ما متوجه این مسئله نشدند و با انتقال ساده ایده‌های فقهی به سطح حکومت، ما را گرفتار «خطای ترکیب» کردند و شد آنچه

نباید می‌شد. درباره مفهوم «خطای ترکیب» و غفلت فقیهان در این مورد، در لینک زیر سخن گفته‌ام:

[http://renanistorage.ir/renani-interview/renani-interview\(113\).pdf](http://renanistorage.ir/renani-interview/renani-interview(113).pdf)

آری به قول حضرت نظامی:
در عالم عالم آفریدن / به زین نتوان رقم کشیدن

این جهان پرآشوب و پرستم و پرگناه به‌مثابه همان مزرعه پر از کود و حشرات و گل‌ولای است که از دل آن گل و ریحان و درختان میوه جوانه می‌زند و اگر شما بخواهید کودها و حشرات و آفات را با انواع روش‌ها و سم‌پاشی‌ها به‌کلی از مزرعه حذف کنید، مزرعه شما یا جوانه نمی‌زند و میوه نمی‌زند یا اگر بزند با یک آفت جدید به‌سرعت نابود می‌شود یا از بی‌قوتی خاک، میوه نخواهد داد. آرمان‌شهرطلبی خیال خامی است که هرچا سربرآورده است آنجا را به ویران‌شهر تبدیل کرده است. عالم بشری را فقط می‌توان ذره‌ذره و گام‌به‌گام اصلاح کرد. از تحول‌خواهی یک‌باره و انقلابی، یا استالین بیرون می‌آید یا هیتلر یا مائو یا کیم ایل سونگ. حکومت‌های آرمان‌شهری حکومت‌هایی هستند که دچار «توهم مرغداری» هستند. آنان دل‌شان می‌خواهد جامعه‌شان مثل یک مرغداری باشد؛ استاندارد استاندارد استاندارد. در مرغداری همه‌چیز استاندارد است؛ لباس‌های مرغ‌ها استاندارد و مثل هم است؛ کلاه آنها استاندارد و مثل هم است؛ غذای‌شان استاندارد و مثل هم است؛ آبخوری‌ها استاندارد و مثل هم است؛ ساعت خواب و بیداری مرغ‌ها استاندارد و مثل هم است؛ افکارشان استاندارد و مثل هم است؛ تولیدات‌شان هم استاندارد و مثل هم است. دنبال آرمان‌شهر بودن یعنی جامعه را به مرغداری تبدیل کردن. جامعه‌ای که همه لباس‌ها، همه رفتارها، همه حرف‌ها، همه فکرها، همه زندگی‌ها، همه عقاید و همه گفتارها همانند هم و در چارچوب استانداردهای تعریف شده هستند، مرغداری است نه جامعه انسانی.

اجازه بدهید از کلی‌گویی دور شوم و کمی مصداقی سخن بگویم که ببینیم آرمان‌گرایی و انقلابی‌گری چقدر ما را از تصمیمات

عقلانی خیلی ساده دور می‌کند و قدرت تصمیم درست را از ما می‌گیرد. حدود بیست سال پیش بود که به جلسه‌ای با حضور برخی از مسئولان ستاد مبارزه با موارد مخدر دعوت شدم تا دربارهٔ اقتصاد قاچاق صحبت کنم. وقتی مطرح کردم که مصرف مواد مخدر بهتر است قانونی شود چشم‌های مدیران آنجا گرد شد و به غضب و تمسخر در من نگرستند و گفتند آخر مگر می‌شود مصرف مواد مخدر را آزاد کنیم؟ و بعد هم دیگر مرا دعوت نکردند.

چهل سال است که ما خسارت‌های مالی و جانی سنگینی بابت مبارزه با مواد مخدر بر این کشور تحمیل کرده‌ایم و هنوز دست‌بردار نیستیم. یادمان باشد که بعد از انقلاب برای سال‌های زیادی حتی از ترس اینکه اگر سُرنگ را خیلی راحت در اختیار معتادان قرار دهیم ممکن است اعتیاد گسترش یابد، به داروخانه‌ها دستور دادند که سرنگ را فقط با نسخه بفروشند. و چنین شد که استفاده چندباره از سرنگ‌های مصرف‌شده در میان معتادان رواج یافت و سپس انواع بیماری‌های عفونی به‌ویژه ایدز در میان معتادان شیوع یافت. یعنی با این سیاست، ما معتاد خودمان را به ایدز نیز گرفتار می‌کردیم. به مقامات ستاد مبارزه با مواد مخدر گفتم الان مواد مخدر ناسالم و مصنوعی همه‌جا در دسترس است، شما با بگیرو ببند، فقط قیمت آن را بالا می‌برید و جیب قاچاق‌چیان را پر و معتادان را فقیرتر می‌کنید؛ و با جرم‌انگاری اعتیاد، موجب می‌شوید که اعتیاد مخفی شود و نشود با یک سازماندهی اجتماعی، معتادان را شناسایی و در فرآیند درمان قرار داد. گفتم اعتیاد را نه یک جرم که بیماری ببینید که داروی آن مواد مخدر است. شما مواد مخدر سالم را با قیمت مناسب به داروخانه بدهید و اجازه بدهید که پزشکان معتمد شما بر اساس معاینه معتادان مقدار لازم را تجویز کنند و داروخانه‌ها هم با نسخه پزشک مواد مخدر را به‌صورت بسته‌بندی دارویی تحویل بدهند.

گفتم حتی می‌توانید برای هر معتاد دفترچه‌های خاص صادر کنید و در این فرآیند بانک اطلاعات معتادان کشور را تکمیل کنید. هر معتاد موظف است نزد یکی از پزشکان معتمد شما پرونده تشکیل بدهد و زیر نظر او سهمیه مواد مخدر بگیرد. آنگاه پزشکان می‌توانند به‌صورت ادواری معتادان را معاینه و به‌تدریج برای هر معتاد، بسته به وضعیت بالینی او، داروهای حاوی مواد مخدر با دوز

کمتری را تجویز کنند یا داروهای مکمل به آنها بدهند. سپس می‌توانید تمدید دفترچه‌های سهمیه معتادان را مشروط به شرکت آنها در برخی دوره‌های آموزشی کنید و به آنها اطلاعات و آموزش‌های لازم را بدهید و در این فرآیند می‌توانید معتادان را به تدریج در مسیر کنترل و اصلاح قرار دهید. وقتی معتادان را بشناسید و اطلاعات سکوتی آنها را داشته باشید می‌توانید برای خانواده‌های آنها مرکز مشاوره راه بیندازید و حتی تا زمان سلامت آنها، از خانواده‌هایشان حمایت کنید. و به تدریج هم می‌توانید یک نظام شغل‌یابی برای معتادان درمان‌شده تدارک ببینید و آنها را به جامعه بازگردانید. چنین روشی قطعاً هزینه‌هایش برای کشور بسیار کمتر از مبارزه است. دیگر ده‌ها هزار معتاد زندانی نخواهید داشت، دیگر هزاران نفر قاچاقچی، زندانی یا اعدام نخواهند شد، دیگر خانواده‌های معتادان، گرفتار فروپاشی و طلاق و فقر و فساد نخواهند شد، دیگر بخش بزرگی از نقدینگی کشور در قاچاق مواد مخدر گردش نخواهد کرد، دیگر بخش بزرگی از بودجه نیروی انتظامی صرف مبارزه با مواد مخدر نخواهد شد، و دیگر صدها نفر شهید از نیروی انتظامی نخواهید داشت. تازه با اجازه به کاشت کنترل شده خشخاش برای تامین موارد مخدر لازم، می‌توانید کلی اشتغال ایجاد کنید.

حتی از این هم جلوتر رفتم و یک پیشنهاد فانتزی دادم که کم مانده بود بلند شوند و مرا از جلسه بیرون کنند. گفتم حتی به قاچاق‌چیان هم مجوز بدهید. بخش بزرگی از مواد مخدری که در کشور کشف می‌شود و ما برای کشف آنها هزینه و کشته می‌دهیم، توسط قاچاق‌چیان از مرز غربی ایران خارج می‌شود و به سوی اروپا می‌رود. گفتم یا فشار بیاورید تا اروپا هزینه کنترل و امن کردن مرزهای شرقی ما را بدهد یا اینکه بهتر است شما مبارزه با قاچاق مواد به سمت اروپا را رها کنید. پیشنهادم این بود که هر ایرانی یا خارجی دارای پاسپورت رسمی که می‌خواهد از یکی از نقاط مرزی شرق ایران بسته‌ای (که ما نمی‌دانیم در آن چیست و کاری هم نداریم که چیست) به سمت مرزهای غربی ما ببرد، بسته‌اش را در نقاط معینی در مرز شرقی تحویل بگیریم و پلمپ کنیم و در هر کجا که او تمایل دارد در مرزهای غربی کشور تحویل او بدهیم و برای این کار هم، از او هزینه‌های سنگینی بابت حمل و بیمه و عوارض

ورود و خروج کالا بگیریم. ما کاری نداریم که این بسته چیست و از کجا می‌آید و به کجا می‌رود فقط مراقبت می‌کنیم که صاحب بسته همراه با پاسپورتی که مهر ورود و خروج روی آن می‌زنیم دارد از یک نقطه از مرز غربی خارج شود و این بسته وارد کشور نشود. در این صورت شما به قاچاق چیان هم امنیت می‌دهید و با این کار زمینه را فراهم می‌کنید که آنها را شناسایی کنید و در مرحله بعد به صورت موثرتری آنها را مدیریت کنید. در عین حال به جای دادن هزینه و کشته برای قاچاق، درآمد هم برای کشور کسب می‌کنید. گفتم نگوید این کار با موازین بین‌المللی سازگار نیست، ما خیلی کارهای دیگری را می‌کنیم که با موازین بین‌المللی سازگار نیست. آخر دیگر این کار مهم‌تر از اعدام‌هایی نیست که ما را به مقام دومین کشور جهان از نظر اعدام تبدیل کرده است. اگر بابت این حجم از اعدام خم به ابرو نمی‌آوریم در مورد ساماندهی قاچاق هم می‌توانیم کار خودمان را بکنیم و خم به ابرو نیاوریم.

راستش، اصل انگیزه من از نوشتن این قصه‌ها وقتی شکل گرفت که با اخبار افشاگری‌های زنان و دختران ایرانی در مورد تجربه آزار جنسی روبرو شدم (پوش #من‌هم). آخر وقتی مقامات ما بحث تربیت جنسی را از سرفصل دروس مدارس حذف می‌کنند و برگزاری کارگاه‌های تربیت جنسی را ممنوع می‌کنند، و دختران و پسران را از مهدکودک جدا می‌کنند؛ دختران ما از کجا به اخلاق و رفتار و ویژگی‌های پسران و مردان پی ببرند؟ کجا یاد بگیرند که در برابر آزار جنسی چگونه برخورد کنند؟ کجا یاد بگیرند که اگر کسی به بدن آنها دست زد چه واکنشی نشان بدهند؟ کجا یاد بگیرند که صحبت کردن درباره کدام‌یک از بخش‌های بدن‌شان مجاز است و اگر کسی درباره بخش‌های ممنوع سخن گفت یا به آنها دست زد چه واکنشی باید نشان بدهند؟ باور کنید دختران ما در مورد نحوه برخورد با آزار جنسی بسیار غلیل و ناتوان هستند؟ و مقصر این وضعیت آن نابخردانی هستند که وقتی صحبت از تربیت جنسی کودکان شد آن را به معنی آموزش جنسی ترجمه کردند و گفتند می‌خواهند دختران ما را فاسد کنند.

روزی در دفتر کارم در دانشگاه اصفهان نشسته بودم که یکی از دختران دانشجوی دوره دکتری که برای موضوع پایان‌نامه‌اش با من قرار دیدار داشت سراسیمه و نفس‌زنان وارد شد.

گفتم چه شده است؟ اول اکراه داشت بگوید، بعد زد زیر گریه و با حالتی شرمگینانه گفت در مسیر که می‌آمدم مردی به من متلک گفت و با دستش بدن مرا لمس کرد. گفتم خُب تو چه کردی؟ گفت دست به فرار زدم و به سرعت از آن محل دور شدم. گفتم تو داری دکتری می‌گیری پس فرق تو با مادر بزرگت چیست؟ تو که همان رفتار مادر بزرگ بی‌سوادت را کرده‌ای. آیا هیچ اقدام مؤثرتر دیگری نبود که انجام بدهی؟ آری ما دختران مان را به دانشگاه فرستادیم و دانشمند کردیم اما آنها را توانمند نکردیم. ما به آنها مهارت یک برخورد ساده اجتماعی در دفاع از حقوق شان را نیاموختیم. در عوض، به صورت بیمارگونه بر نوع خاصی از حجاب حکومتی پافشاری و آن را به دختران مان تحمیل کردیم. اگر امروز «خوش‌حجایی» یعنی همین حجاب عرفی که در کوچه و بازار می‌بینیم، یک ارزش شده است برای این است که ما بیش از حد بر حجاب حکومتی تأکید کرده‌ایم و اگر امروز درصد کمی از جوانان نماز می‌خواند برای این است که در مدارس مان به زور آنها را به نمازخانه بردیم و فرصت ایمان آزادانه و مختارانه را از آنان گرفتیم. من وقتی فیلم افشاگری برخی از زنان و دخترانی که آزار جنسی دیده بودند را دیدم، اشک شوق در چشمانم نشست. دانستم که وقت آن شده است که ما مردان، رهبری تحولات اجتماعی را به زنان بسپاریم. فهمیدم که زنان تصمیم گرفته‌اند خط‌شکنی نهضت اصلاح‌گری فرهنگی را برعهده بگیرند. آری زنان ما تصمیم گرفته‌اند به میدان بیایند و بی‌غرضگی‌های خانواده و نظام آموزش و نظام سیاسی ما را جبران کنند.

هر جامعه‌ای درصد اندکی از مردمانش، از نظر جسمی یا روانی یا فکری یا اخلاقی، غیرعادی هستند. همان‌گونه که ناتوانی‌های جسمی را یک امر طبیعی و عادی می‌دانیم و با آن مبارزه نمی‌کنیم بلکه مدیریت می‌کنیم، و حتی امکاناتی برای کم‌توانان جامعه ایجاد می‌کنیم (مثل دستشویی ویژه برای هم‌میهنان ویلچرنشین یا سنگفرش ویژه برای نابینایان و ...)، ویژگی‌های غیرعادی روانی یا فکری یا اخلاقی را هم غیرطبیعی ندانیم و به آنها به‌عنوان یک امر طبیعی که می‌تواند مدیریت شود (نه حذف و نه مبارزه) بنگریم. درصد ناچیزی از مردم جنون قدرت دارند، درصد ناچیزی جنون ثروت دارند، درصد ناچیزی جنون

شهرت دارند، درصد ناچیزی هم جنون جنسی دارند. آن که در قدرت‌طلبی افراط می‌کند و گردن همه رقبا را به هر روش غیراخلاقی می‌شکند، فرقی با آن که گرفتار جنون جنسی است، ندارد. هر دو، جزء پنج درصد موارد غیرنرمالی هستند که وجودشان طبیعی است. یعنی وجود پنج درصد خطا در هر کاری (دو و نیم درصد انحراف مثبت و دو و نیم درصد انحراف منفی) و وجود پنج درصد آدم‌های غیرمعمولی در هر گروهی از انسان‌ها، طبیعی و نرمال است؛ و ما نمی‌توانیم و نباید بکوشیم این پنج درصد را به صفر برسانیم.

آری اگر آرمانگرایانه بنگریم، تصمیم می‌گیریم این درصدهای ناچیز را نابود کنیم که با این کار آسیب‌های بزرگ روانی و اخلاقی به جامعه می‌زنیم. این همان کاری است که آلمان نازی در مورد نوزادان دارای نقص عضو انجام می‌داد، یعنی در یک دوره‌ای بیمارستان‌های آلمان نازی کودکان دارای نقص عضو را به والدین نمی‌دادند و آنها را سر به نیست می‌کردند. اما اگر نگاه انسانی و عقل سلیم داشته باشیم وجود این درصد اندک که در زمینه‌های مختلف نوعی جنون یا انحراف یا بیماری دارند را می‌پذیریم و برای ارضای کم‌هزینه جنون، یا درمان انحراف یا بیماری آنها راهکاری پیدا می‌کنیم؛ وگرنه مبارزه با آنها به ناهنجاری‌ها و خسارت‌های گسترده‌تری می‌انجامد. اگر مردی جنون جنسی داشته باشد و تنوع طلب باشد و جامعه یا نظام تدبیر برای او راهکاری نداشته باشد، او اگر پول داشته باشد هر هفته یکی از دختران نیازمند شهر را با پول فریب می‌دهد و به خانه می‌برد و اگر پول نداشته باشد آنان را شب‌هنگام یا در مکان‌های خلوت می‌رباید. بنابراین شما برای هر بار ارضای جنسی یک بیمار جنسی، یکی از زنان شهرتان را قربانی می‌دهید، و اگر نخواهید چنین شود چاره‌ای ندارید جز اینکه به درصد بسیار ناچیزی از زنانی که، به هر علتی، خودشان تمایل دارند، کارگر جنسی باشند اجازه دهید در چارچوب ضوابط نهادهای مربوطه فعالیت داشته باشند؛ و اجازه بدهید خانه‌های محبت به‌طور قانونی فعالیت کنند تا بتوانید برای ناموس شهر امنیت ایجاد کنید وگرنه زنان شهرتان از هجوم این مجنونان جنسی چنان در ناامنی قرار می‌گیرند که مجبور می‌شوید صدها راهکار پرهزینه دیگر برای امنیت بخشی به جامعه را به کار بگیرید؛ و کم‌ترین همان کاری

است که شهرداری تهران گفته است انجام می‌دهد که شمشادهای پارک‌ها را کوتاه نگه می‌دارد تا پارک‌ها برای زنان ناامن نباشد در واقع «توسعه» یعنی رفتن به سوی جامعه‌ای که برای همه خطاها و ناهنجاری‌هایی که بخشی از ذات انسان است پذیرش دارد و راهکار دارد و هر صفتی که بخشی از ذات اکثریت انسان‌ها است را، هرچند مذموم و ضد ارزش‌های پذیرفته‌شده باشد، می‌پذیرد و برایش یک نظام مدیریت می‌گذارد. بنابراین توسعه یعنی فرآیند علنی کردن خطاها و تعبیه راهکار عقلانی برای مدیریت آنها. دقیقاً جامعه‌ای که خطاها و ردایل و ناهنجاری‌ها را سرپوش می‌گذارد و از آنها تابو می‌سازد و سخن گفتن درباره آنها را ممنوع می‌شمارد و آشکارشدن آنها را بی‌آبرویی می‌داند، یک جامعه توسعه‌نیافته است.

توسعه یعنی شهری که به‌طور رسمی ده‌ها و صدها مکان و امکان برای دفع زباله‌ها و ناهنجاری‌ها و ردایل مربوط به زندگی اجتماعی تعبیه می‌کند تا زباله‌ها و ردایل و ناهنجاری‌ها همه شهر را نگیرد و از هر کوی و برزن بوی تعفن شنیده نشود. توسعه یعنی علنی کردن و مدیریت کردن و کم‌هزینه کردن خطاهای اجتماعی به جای مخفی کردن و مبارزه کردن و پرهزینه کردن آنها.

توسعه یعنی پذیرش و افزایش مهارت مدیریت زباله در همه حوزه‌ها. در دنیای سنتی گذشته، زباله‌ها و ناهنجاری‌ها و ردایل یا مخفی می‌شد یا برای آنکه زباله و ناهنجاری تولید نشود انسان‌ها آن اندازه محدود می‌شدند که راه شکوفایی بر آنها بسته می‌شد. توسعه می‌گوید راه رشد و شکوفایی بشر را باز بگذارید درعین حال زباله‌ها و ناهنجاری‌ها را مخفی نکنید بلکه مدیریت کنید؛ یعنی آنها را نه نادیده بگیرید و نه با آن مبارزه کنید.

بنابراین توسعه کارش خلق زباله نیست کارش کارسازی زباله‌ها و پیدا کردن راهکارها و تمهیداتی برای مدیریت زباله‌هاست. یعنی زباله‌هایی که جامعه قبلاً مخفی می‌کرد یا تظاهر می‌کرد که وجود ندارد را اجازه می‌دهد که علنی شود و رسمیت پیدا کند تا بتوان آنها را مدیریت کرد.

توسعه فحشا نمی‌آفریند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه فحشاهای مخفی را مدیریت کنیم که کمتر به جامعه آسیب بزنند. توسعه مشروب‌خواری را رواج نمی‌دهد بلکه مشروب‌خواری را علنی

می‌کند و به ما می‌آموزد که حالا که مشروب‌خواری قابل نابودی نیست، چگونه با آن برخورد کنیم که کمترین آسیب را به جامعه بزند و با هر بار مشروب‌خواری در یک عروسی، ده‌ها نفر به‌سبب مصرف مشروب تقلبی کور نشوند.

توسعه یعنی خلافکاران و بی‌اخلاق‌ها و آن اندک غیرنرمال‌ها هم بدون نگرانی یا با هزینه و نگرانی اندک بتوانند نیازهای خودشان را برآورده کنند؛ بدون آنکه به دیگران آسیب بزنند. نیازهای جنسی متعارف یا حتی نامتعارف و جنون‌گرایانه بخشی از طبیعت انسان است و هیچ جامعه‌ای تاکنون نتوانسته است آنها را سرکوب کند. اگر همه‌چیز را غیرقانونی کنیم و همه راه‌ها را ببندیم، جوان نرمالی که امکان ازدواجش نیست اگر راهی امن و کم‌هزینه برای دفع شهوت خود نیابد به دختر همسایه تعرض می‌کند و جوان غیرنرمالی که گرفتار جنون جنسی است با دوستانش یک پانده تشکیل می‌دهد و دست به آدم‌ربایی می‌زنند.

پس برخلاف باوری که مقامات مذهبی و سیاسی ما نسبت به مسئله توسعه دارند، توسعه به‌معنی خلق زباله یا تولید فحشا یا گسترش مشروب‌خواری نیست؛ توسعه به‌معنی آشکارسازی و از خفا به علن آوردن این ناهنجاری‌هایی است که عملاً در زیر پوست جامعه وجود دارد؛ تا بتوان آنها را مدیریت کرد. هر ناهنجاری که مخفی باشد زیانش بسیار بیشتر از وقتی است که آشکار باشد. دقیقاً مانند یک بیماری، که اگر به‌صورت تب یا علائم بالینی دیگر بروز نکند ما متوجه آن نمی‌شویم و برای درمان آن اقدام نمی‌کنیم. در واقع توسعه، فشار و زحمت و هزینه دفع فردی مشکلات و ناهنجاری‌ها و خطاها را حذف و آنها را با یک روش اجتماعی کم‌هزینه مدیریت می‌کند.

مشکل حکومت ما و همه حکومت‌های آرمان‌شهری این است که وقتی پس از آزمون و خطاهای فراوان متوجه شدند که نمی‌توانند زندگی واقعی روی زمین را از وجود آنچه از نظر آنها ردیلت است پاک کنند، می‌کوشند با ظاهرسازی نشان دهند که اصولاً در ذیل حکومت آنها ردیلتی وجود ندارد و همه چیز گل و بلبل است. سال ۱۳۸۶ که یکی از مقامات ارشد نظام، در سفرش به آمریکا اعلام کرد که ما در ایران همجنس‌گرا نداریم یادم آمد که سال‌ها می‌خواستند به دنیا بفهمانند ما در ایران بیمار HIV (ایدز) نداریم و

بنابراین بیماری ایدز را که یک بیماری طبیعی بود، به یک بیماری غیراخلاقی و حتی شبه‌غیرقانونی تبدیل کردند و باعث شدند که بیماری ایدز در زیر پوست شهرها آرام‌آرام گسترش یابد و چقدر خسارت دادیم و چقدر جوانان مان گرفتار شدند تا وقتی ایدز را به‌عنوان یک بیماری مانند سایر بیماری‌ها پذیرفتیم و آمارش را - البته با دستکاری بسیار - اعلام کردیم و مراکزی برای پذیرش این بیماران تأسیس کردیم. آخر مگر می‌شود در جامعه‌ای که انواع رذالت‌ها و ناهنجاری‌ها بالاتر از استانداردهای جهانی رواج دارد، یک‌مرتبه یکی از آن پدیده‌هایی که از نظر جامعه ناهنجاری است (همجنس‌گرایی) صفر باشد؟ کافی است به کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» نگاهی بیندازید تا ببینید از عصر غزنوی تا عصر پهلوی تا چه حد همجنس‌گرایی در جامعه ایران به‌ویژه در میان حاکمان رواج داشته است. و برای درک گستردگی همجنس‌گرایی در ایران امروز، مصاحبه دکتر اوحدی را با «انصاف نیوز» بخوانید.

و حالا هم در حالی که ازدواج سفید به‌صورت گسترده‌ای در جامعه ما رواج دارد در حال پنهان کردن و تحریم و تقبیح آن هستند و برای آن صفت‌هایی چون غیرشرعی و غیراخلاقی و سیاه به کار می‌برند. کی قرار است متوجه شویم که تا زمانی که ازدواج سفید آشکار نشود و ترس آن برداشته نشود، امکان مدیریت آن وجود ندارد و بنابراین هزاران جوان به‌صورت مخفیانه در این مسیر قرار خواهند گرفت و به‌علت مخفی‌کاری و فقدان حمایت‌های قانونی، آسیب خواهند دید. کی خواهیم فهمید که وقتی یک قاعده، یک رفتار در جامعه شیوع پیدا می‌کند و به آن نیاز می‌شود مبارزه با آن مانند مبارزه با قصابی‌ها در قصه «قبیله زباله‌خوار» خواهد بود.

ما به خاطر خطاهای چهل‌ساله مدیریت کشور در حوزه جمعیت و اشتغال و تورم، اکنون با چند میلیون جوان در سنین ازدواج روبه‌رویم که امکان ازدواج برای‌شان وجود ندارد. مقامات حکومتی و فقیهان هم، که برخی‌شان دارای بیش از یک همسر هستند، سرشان را زیر برف کرده‌اند و واقعیت را نمی‌بینند. الان که جوانان ما راهکار ازدواج سفید را خودشان کشف یا ابداع کرده‌اند متأسفانه مقامات ما هنوز مسئله را نگرفته‌اند و با آن مبارزه می‌کنند و با ممنوع کردن این شیوه، جوانان ما را به‌سوی راهکارهای خطرناک و غیرعقلانی و غیراخلاقی سوق می‌دهند. ازدواج سفید

به معنی کنار گذاشتن تعهدات اجتماعی و اقتصادی طرفین نسبت به یکدیگر است نه به معنی کنار گذاشتن تعهدات عاطفی و اخلاقی یا بی بندوباری جنسی. اتفاقاً کار ازدواج سفید دقیقاً این است که نیازهای جنسی را که برای تأمین و ارضای آنها در چارچوب‌های قانونی و سنتی راهی باقی نمانده است، در یک بستر سالم، قاعده‌مند می‌کند. وقتی در نتیجه سنت‌های غلط فرهنگی و شرایط اقتصادی وحشتناک و به هم ریختگی ترکیب سنی و جمعیتی زن و مرد در ایران (که این هم ناشی از خطاهای مداخله‌گری حکومت در امر فرزندآوری بود)، ازدواج رسمی و دائم ناممکن شده است و قانون‌گذار نیز هیچ راهکار دیگری جز ازدواج سنتی برای ازدواج تعبیه نکرده است. جامعه پس از پرداختن هزینه‌های سنگین کم‌کم خودش راهکار ازدواج سفید را کشف کرده است؛ حالا ما همین راهکار را هم با برخورد‌های غلط می‌بندیم. در ازدواج سفید طرفینی که تمایل دارند با هم باشند و مناسبات عاطفی و جنسی عقلانی و اخلاقی داشته باشند، اما نمی‌توانند از پس تعهدات اقتصادی و اجتماعی ازدواج دائم برآیند، تصمیم به ازدواج سفید می‌گیرند. این یک راهکار کاملاً اخلاقی و عقلانی است که بخشی از جوانان که امکان یا امکانات ازدواج دائم و رسمی نداشته‌اند و در عین حال نمی‌خواسته‌اند به آلودگی‌های جنسی گرفتار شوند، کشف کرده‌اند و به کار گرفته‌اند.

حالا حکومت و فقها به جای آنکه این ابداع جامعه را به‌عنوان یک فرصت برای برون‌رفت از وضعیت بن‌بست یا جنون جنسی موجود تلقی کنند و آن را قانونی و قانونمند کنند و حمایت قانونی برای آن فراهم آورند، با آن مبارزه می‌کنند. کار به جایی رسیده است که حتی گاهی نهادهای امنیتی اجازه نمی‌دهند پژوهشگران روی موضوع ازدواج سفید کار تحقیقاتی انجام بدهند. وقتی این‌گونه رفتارها را کنار فسادهای اقتصادی اهالی حکومت می‌گذاریم احساس می‌کنیم که نظام تدبیر به‌سرعت در حال تخلیه‌شدن از دو گونه افراد است: اندیشه‌ورزان و سلامت‌پیشگان!! و البته من نفوذ جاسوسان اسرائیلی در حلقه‌های موثر تصمیم‌گیری در نظام تدبیر را هم بی‌اثر نمی‌دانم. احتمالاً یکی از ماموریت‌های این جاسوسان، بیمار کردن «حس نسبت» مقامات است. برای اطلاع از مفهوم «حس نسبت»، لینک زیر را ببینید:

ازدواج سفید، ادامه خانواده است و شکل تکامل یافته خانواده است که با مشکلات دنیای مدرن سازگار شده است و مبارزه با آن، بدون آن که الگوی عملی بهتری ارائه کنید، فقط بی‌هنجاری‌های جنسی را در جامعه شدت می‌بخشد و بر سرعت بی‌حرمت شدن نهاد خانواده می‌افزاید و البته نهایتاً در این مبارزه شکست خواهید خورد. همانند مبارزه‌تان با دوش حمام که ادامه خزینه بود و نهایتاً شکست خوردید؛ و همانند مبارزه‌تان با تلویزیون که ادامه رادیو بود و شکست خوردید؛ و همانند مبارزه‌تان با واکسن که ادامه اسفند و آوبشن بود ولی شکست خوردید. فقط در این میانه نسل‌هایی آسیب دیدند و چه بسیار کودکانی که واکسن نزدند و مردند.

همانند سی سال مبارزه‌تان با ثبت نام کودکان مهاجران افغانستانی در دبستان‌ها که به جای آن که سه میلیون جوان مسلمان با سواد و دارای وابستگی و علاقه فرهنگی به ایران تربیت کنید که اکنون شهروندان پرتلاش و انگیزه‌مند برای ایران باشند، سه میلیون انسان متنفر و خسته و فرسوده برجای گذاشتید که اگر نبود درد نامنی و دربه‌دوری، عطای شما را به لقای شما می‌بخشیدند و از ایران می‌رفتند.

برای سی‌وپنج سال اجازه ندادید فرزندان زنان ایرانی که با مهاجران افغانستانی ازدواج می‌کنند شناسنامه ایرانی بگیرند تا وقتی تعدادشان به چند صد هزار نفر رسید و مجبور شدید تن بدهید. تجربه‌های جهانی نیز تا دلتان بخواهد هست که نشان می‌دهد این‌گونه تمهیدات مبارزاتی شکست می‌خورد. لاس‌وگاس در آمریکا اکنون با ۱۴۰ میلیارد دلار درآمد سالیانه جزء ثروتمندترین شهرهای جهان است. این شهر از وقتی در قرن بیستم لاس‌وگاس غنی و مرفه و با شهرت جهانی شد که مقامات دست از مبارزه و سرکوب مافیا و گانگسترها کشیدند و آنها را به مشورت فراخواندند در مدیریت و سرمایه‌گذاری و توسعه شهر مشارکت دادند و فرصت‌های سرمایه‌گذاری و افق‌های سودآور در برابر آنها قرار دادند. آنگاه آن همه استعداد که صرف گانگستری و مافیابازی و

ناامنی می‌شد به سمت ایجاد امنیت و افزایش جاذبه‌های تفریحی این شهر رفت و موجب فوران درآمد و ثروت در این شهر شد. و اکنون مکزیک نیز پس از دهها سال مبارزه خشن با کارتل‌های مواد مخدر و دادن صدها هزار کشته در این راه، همین ماه گذشته تصمیم گرفت کشت و مصرف غیرتجاری ماری‌جوانا را آزاد کند. حکومت‌هایی نظیر مکزیک خیلی خسارت زدند تا فهمیدند اگر بخواهند انسان را آنگونه که آنها تمایل دارند تربیت کنند، از او حیوانی بی‌رحم و خشن خواهند ساخت.

سوئیس نیز چند سالی است برای مدیریت بهتر مصرف مواد مخدر آن را از حالت غیرقانونی خارج کرده است. تجارب بی‌شمار دیگری از این دست در جهان وجود دارد که مجال طرح‌شان در این جا نیست. خود ما هم در این چهار دهه خیلی تجربه‌های شکست خورده از این دست داریم. آیا همه این‌ها کافی نیست تا در روش‌های خود در برخورد با آنچه جامعه به‌طور خودانگیخته به سراغ آنها می‌رود اما از نظر ما نامطلوب یا نابهنجار است، تجدید نظر کنیم؟

بنابراین اگر با ازدواج سفید مخالف هم هستید برای مدیریت آن بهتر است آن را بپذیرید و آن را قانونمند کنید و در عین حال راه‌های متنوع قانونی و اخلاقی جایگزین نیز برای ازدواج معرفی کنید. نه اینکه میلیون‌ها نفر جوان شما امکان ازدواج نداشته باشند و همه راه‌های تأمین نیاز جنسی آنان را ببندید، و بعد هم بگویید ازدواج سفید، غیرشرعی یا غیراخلاقی یا سیاه است. چنین برخوردی فقط به گسترش زیر پوستی و بی‌ضابطه این پدیده می‌انجامد و جوانان بسیاری در این مسیر آسیب خواهند دید. برای مدیریت آسیب‌های ازدواج سفید و حتی محدود کردن آن مجبوریم ازدواج سفید را بپذیریم و مسیرهای قانونی برای آن تعبیه کنیم. شک نکنید که در یکی دو دهه آینده با دهها یا حتی صدها هزار کودک روی دست زوج‌های سفید روبه‌خواهید بود که شناسنامه ندارند و باید بین پذیرش شهروندی آنها و صدور شناسنامه برای‌شان یا تبدیل شدن آنها به بزهکاران ستیزه‌جو تصمیم بگیرید. مصاحبه معاون وزارت ورزش در گفت‌وگو با خبرگزاری ایلنا را بخوانید که از هم اکنون نسبت به این مساله هشدار داده است.

فقیهان ما کی می‌خواهند تصمیم بگیرند تا از دنیای احکام حیض و نفاس، و خمس و زکات بیرون بیایند و نیاز امروز ما را پاسخ بدهند؟ اگر قرار است فقیهان ما همان حرف‌های ۱۴۰۰ سال گذشته را تکرار کنند چه نیازی به فقیه داشتیم؟ همان حرف‌های پیشینیان را که در کتاب‌های‌شان داشتیم، عمل می‌کردیم؛ حالا یا دو بار دست را آب می‌کشیدیم یا سه بار، چیزی در این عالم تغییر نمی‌کرد. انتظار داریم فقیهان ما مسئله امروز ما را حل کنند و ظرفیت گسترده‌ای که در اسلام در مورد ازدواج وجود دارد و این همه نگاه سهل‌گیرانه‌ای که اسلام به مسئله روابط زن و مرد داشته است را به زبان امروز تبیین کنند و راهکار ارائه دهند. و مهم‌تر از همه، از آنها انتظار می‌رود راهکارهای اخلاقی و عقلانی که خود جامعه کشف می‌کند را در چارچوب قواعد شرعی تبیین و برای آنها مسیر باز کنند (و بگذارید جسارت کنم و به ساحت فقیهان وارد شوم و عرض کنم بزرگان! تبعیت از قرآن و فرمان پیامبر فقط عمل به ظاهر کلام‌شان نیست، نگاه به باطن رفتار آنها و به‌کارگرفتن سیره و شیوه آنها هم بخشی از تبعیت است. وقتی قرآن و پیامبر اکرم اجازه می‌دهند که آن بخش از سنت‌های عرب جاهلی که منافاتی با ایمان‌ورزی مردم ندارد، باقی بماند و حتی آنها را به‌عنوان قانون خدا اعلام می‌کنند، یعنی دارند به مومنان پیام می‌دهند که «عُرف معقول» و مستظهر به «عقل سلیم زمانه» که مخل «ایمان‌ورزی» مردم نیست هم می‌تواند به امضای شرع برسد. لطفاً از روش قرآن و سنت عملی پیامبر اکرم تبعیت کنید. آه‌آه که چقدر امروز نیازمند یک شیخ مفید هستیم تا پس از هزار سال، دوباره اصول فقه را بازنگری کند و «عُرف» موافق با عقل سلیم و «علم» روشمند نوین را نیز در کنار منابع استنباط فقهی قرار دهد). بگذریم.

از این گذشته، وقتی چاره‌ای نداریم که برای جذامی‌ها بیمارستان جذامی بسازیم تا از پراکنده‌بودن در جامعه و انتشار بیماری‌شان پرهیز شود، به همین ترتیب ما چاره‌ای نداریم برای آنانی که در حوزه‌های جنسی طبیعی نیستند راه پیدا کنیم وگرنه آنها به درندگانی تبدیل خواهند شد که با انواع روش‌ها و حیل‌ها دختران ما را فریب می‌دهند و نگاه به جای اینکه با یک نفر رابطه اخلاقی یا غیر اخلاقی، شرعی یا غیر شرعی داشته باشند، همانند جوانی که

در افشاگری‌های سال گذشته زنان، دستگیر شد، به دهها دختر تجاوز خواهند کرد.

آری این‌ها دستاورد زمانی است که ما می‌خواهیم گناه را از جامعه پاک کنیم. در واقع وضعیت امروز جامعه که گرفتار انفجار بی‌قاعدگی جنسی شده است ناشی از نگاه مقامات و رهبران دینی ماست که شبیه نگاه رهبران «قبیله‌ی زباله‌خوار» و شبیه نگاه «مقامات گرگ‌خوار» پارک یلوستون آمریکا است. آری از هنگامی که فقهای ما حکومت‌نشین شدند و احکام خرد و فردی فقهی را به سطح کلان حکومتی بردند و به قانون عمومی و سیاست جمعی تبدیل کردند، ما را گرفتار عواقب «خطای ترکیب» کردند و با نگاه‌های فقهی بسته و مکانیکی، به بنیان‌های اخلاقی و ارزشی جامعه ما آسیب زدند.

در مورد عقاید هم چنین است. وقتی راه بیان همه عقاید بسته شود، راه همه نقدها بسته شود و امکان بیان حرف‌های غیرخودی در رسانه‌های رسمی بسته شود، وقتی از همه رسانه‌های رسمی یک صدا و یک عقیده بیرون بیاید، آن وقت گرایش به انواع عقیده‌های راست و دروغ گسترش پیدا می‌کند. امروز اگر بخش بزرگی جوانان ما به انواع عرفان‌های شرقی و غربی گرایش پیدا کرده‌اند چون ما راه تنفس فکری را و راه نقد افکار خودمان را بر روی جوانان این نسل بستیم و اکنون آنها به انواع باورهای نوظهور غربی و شرقی گرایش پیدا کرده‌اند.

و مگر نخوانده‌ایم که آن رسول کریم فرمود «اختلاف امتی رحمه»؟ و مگر در فرقان عظیم نفرمود «و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را يك امته کرده بود، ولی همواره گونه‌گون خواهند بود» (آیه ۱۱۸ سوره هود - ترجمه آیتی)؛ و مگر نظریه سیستم نفرمود که سیستم‌های زنده نیاز به جزء اخلال دارند تا بتوانند پویایی خود را حفظ کنند و تکامل یابند؟ و نفرمود سیستم زنده‌ای که در آن هیچ بیماری وجود ندارد، بیمار است؟ و مگر نظریه روان‌شناسی نفرمود اندکی نابهنجاری بهنجار است و اندکی آنرمالی، نرمال است؟ و مگر علم پزشکی نفرمود مقدار اندکی از انواع میکروب‌ها و ویروس‌ها را به‌صورت واکسن در خون کودکان تان تزریق کنید تا سیستم ایمنی بدن‌شان به تکاپو بیفتد و تقویت شود؟ و مگر علم

اقتصاد نفرمود که تورم بالا خطرناک است اما تورم صفر هم آسیب‌زا است و یک اقتصاد سالم به اندکی تورم نیاز دارد؟

آی انقلابیان آرمان‌شهری، آی حاکمان اسلامی، جامعه مانند بدن است که اگر همه میکروب‌های آن را کُشتید، کل جامعه را خواهید کشت. یک جامعه زنده و پویای انسانی به همه انواع بیماری‌ها و ناهنجاری‌ها و گناهان و بی‌اخلاقی‌ها و زباله‌ها نیاز دارد، اما به میزان اندک. وجود کمی دزد، کمی دروغ، کمی رشوه، کمی فساد جنسی، کمی فرار مالیاتی، کمی معتاد، کمی قاچاق، کمی کم‌حجابی، کمی مشروب‌خواری، کمی تخلف رانندگی و کمی از هزار ناهنجاری دیگر در جامعه طبیعی است و برای پویایی جامعه لازم است و موجب ارتقاء نظام اجتماعی می‌شود. و شما چون می‌خواهید جامعه همان کم را هم نداشته باشد و می‌خواهید همه آن ناهنجاری‌ها را به صفر برسانید و با همه آنها مبارزه می‌کنید و همه آنها را ممنوع و غیرقانونی اعلام کرده‌اید، اکنون همه این فسادها تا خرخره جامعه ما را فراگرفته است.

پس لطفاً «حکومت گناه‌خوار» تان را به یک «حکومت شرمسار» تبدیل کنید و طبیعی بودن وجود ناهنجاری‌های اجتماعی را بپذیرید و مسیرهای اجتماعی و قانونی صحیحی برای آنها تعیین کنید تا بتوانید آنها را مدیریت کنید، در غیر این صورت فساد همه‌جا را فراخواهد گرفت. آزارگر اصلی و قاتل پنهان زنان و دختران ربوده شده حکومت است که اجازه نمی‌دهد آن بخش از جامعه که دچار چنین بیماری‌هایی است، بیماری خود را در مسیر قانونی و شفاف و مطمئن و بدون تحمیل هزینه به دیگران درمان کند و نیاز خود را تأمین کند. (مقصر بودن حکومت در این زمینه را قبلاً در یادداشتی با عنوان «قاتل بنیتا حکومت است یا ربایندگان؟» تشریح کرده‌ام. برای خواندن آن یادداشت به این لینک بروید:

<http://www.renani.net/index.php/texts/notes/653-2017-08-10>

مگر خالق هستی ناتوان بود که برای اینکه انسان‌های سالمی داشته باشد هواهای نفسانی را از درون انسان حذف کند؟ و مگر خداوند کریم ناتوان بود که وقتی شیطان سرکشی کرد، نابودش کند و نگذارد به جان انسان بیفتد؟ آنگاه که شیطان از خدا

درخواست کرد که اجازه دهد تا روز قیامت در کنار انسان زندگی کند و قسم خورد که سر راه همه‌شان خواهد نشست و آنها را گمراه خواهد کرد، چرا به او مهلت داد و او را همان زمان نابود نکرد. خالق حکیم عالم می‌دانست که بشر بدون گناه رشد نخواهد کرد، بشر بدون وسوسه و هواهای نفسانی رشد نخواهد کرد. چگونه است که ما می‌خواهیم آنچه خدا نخواست و می‌دانست شدنی نیست را با امکانات بشری در روی زمین برقرار کنیم!

روزی از یکی از معلمان اخلاق شنیدم که بالاترین درجه شرک آن است که ما خودمان را در قدرت الهی شریک بدانیم و برای خودمان قدرت و رسالتی خدای‌گون قائل باشیم. گفتم یعنی چه؟ گفت یعنی بخواهیم کارهایی را که فقط در محدوده قدرت خداست و حق خداست و در اختیار خداست انجام دهیم. گفتم یعنی چه؟ گفت اگر گفتمی فلان فرد بهشتی است و فلان فرد جهنمی، تو دچار شرک جلی شده‌ای، چون داوری در مورد اینکه چه کسی بهشتی است و چه کسی جهنمی، فقط کار خداست. اگر به مسلمانی که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده یا شاهدین را گفته است بگویی او بی‌ایمان است یا بگویی او دروغ می‌گوید که ایمان دارد، شرک است چون این داوری فقط حق خدا و در توان اوست. اگر گفتمی این برداشت من از دین حق است و بقیه برداشت‌ها باطل است این شرک است، چون چنین ادعایی تنها در علم و در اختیار خداست. اگر گفتمی فقط باور من یا اعتقاد من حقیقت است و بقیه باورها غلط است، شرک است. اگر گفتمی من می‌توانم جامعه‌ای درست کنم، که در آن فقر و تبعیض به صفر برسد، شرک است، چون این یک کار خدایی است؛ انسان فقط می‌تواند تبعیض و اختلاف را کم کند نه اینکه فقر را از جهان براندازد. اگر گفتمی می‌خواهم جامعه‌ای بسازم که در آن گناه وجود نداشته باشد شرک است، چون فقط در ید قدرت الهی است که بهشت بنا کند و تو می‌خواهی خودت را در آن قدرت شریک کنی. و روزی از بزرگ دیگری شنیدم که هرگاه انسانی یا سازمانی یا نظامی به زبان بی‌زبانی ندا در دهد که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» باید منتظر همان برخوردی باشد که خدا با فرعونیان کرد. لا حول ولا قوة الا بالله.

* * * * *

برای مطالعه این مطلب در تارنمای محسن رنانی و اظهار نظر، به
لینک زیر بروید:

<http://renani.net/index.php/texts/notes/85>

0-3